

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال شانزدهم، شماره چهارم

زمستان ۱۳۹۴، شماره مسلسل ۶۴

بررسی روند اسلام‌پذیری خاندان جغتای در ماوراءالنهر

تاریخ دریافت: ۹۴/۳/۲

تاریخ تأیید: ۹۴/۶/۲۸

احمد فضلی‌نژاد*

فرشاد مهرجویی**

یورش‌های ویران‌گر چنگیز باعث نابودی زنجیره‌ای از شهرها و آبادی‌های ماوراءالنهر شد که پیش از آن از رونق و شکوفایی کم‌نظیری برخوردار بودند. در تقسیمات خاندان چنگیزی، این منطقه به خاندان جغتای اختصاص یافت که بین سال‌های ۶۲۴ هـ.ق/۱۲۲۷ م تا ۷۶۳ هـ.ق/۱۳۶۲ م بر آن حکم راندند. جغتاییان مظهر و نماینده مغولان صحراگرد و وفادار به سنین اجدادی خود به شمار می‌آمدند که زندگی‌شان در پناه یاسا معنا می‌یافت. جغتای (حک. ۶۲۴-۶۴۰ هـ.ق/۱۲۲۷-۱۲۴۲ م) در دوران حکومت چنگیز، مأمور اجرای دقیق یاسا و دستورات چنگیزخانی بود. او به واسطه اتخاذ سیاست ضد اسلامی و تحمیل یاسای مغولی بر مردمان تحت قلمرو حکومتی خود، به دشمن سوگندخورده مسلمانان معروف شد. پس از او، شاه‌زادگان مغولی «اولوس جغتای» با کنار گذاشتن دین آبا و اجدادی خود، به اسلام روی آوردند. با اسلام

* استادیار بخش تاریخ دانشگاه شیراز: afazlinejad@yahoo.com

** دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ اسلام دانشگاه شیراز mehrjoofarshad@gmail.com

آوردن جغتاییان، برخی آداب و رسوم شمنی نیز به چالش کشیده شد و نفوذ گروه‌های مسلمان، به ویژه صوفیان، گسترش یافت. مقاله حاضر با روش توصیفی - تحلیلی، روند اسلام‌پذیری خان‌های اولوس جغتای در ماوراءالنهر را بررسی کرده، اثرات آن را بر جامعه آسیای مرکزی ارزیابی می‌کند.

کلیدواژگان: مغولان، ماوراءالنهر، جغتای، اولوس جغتای، صوفیان ماوراءالنهر.

مقدمه

پژوهش حاضر به بررسی روند اسلام‌پذیری جغتاییان و مناسبات حاکمان جغتایی با مسلمانان می‌پردازد. جغتاییان یکی از اولوس‌های^۱ چهارگانه خاندان چنگیز بودند که پس از فتوحات اولیه مغولان و در پی مرگ چنگیز (م ۶۲۴هـ.ق)، در بخشی از قلمرو پهناور امپراتوری مغولی به قدرت رسیدند. محدوده قلمرو جغتاییان از مرز مغولستان شروع می‌شد و ایالت متصرفی حکومت قراختایی (قرن ششم هجری) یعنی ترکستان و همه شهرهای ماوراءالنهر را که تا آن زمان فتح شده بود، در برمی‌گرفت و تا شهرهای بلخ، بخارا و بامیان ادامه می‌یافت. مرکز آن شهر قناس، از شهرهای مجاور آمالیغ (در حوالی شهر کولجه امروزی در چین غربی) بود.^۲

جغتاییان مظهر و نماینده اصلی مغولان صحراگرد و حافظان واقعی یاسای مغولی بودند که پس از استقرار در ماوراءالنهر و ترکستان، سعی در اجرای قوانین چنگیزی و ادامه شیوه معیشت مغولی داشتند. آن‌ها بر خلاف جانشینان چنگیز در ایران و چین، به سرعت جذب فرهنگ و میراث تمدنی آسیای مرکزی نشدند. یکی از علل این امر - علاوه بر ویژگی خانه به دوشی و تأکید بر حفظ میراث چنگیزخانی - ویرانی گسترده شهرهای مهم ماوراءالنهر در دوره فتوحات اولیه مغولان بود. ضمن این که بر خلاف ایران و چین، بخش وسیعی از قلمرو تحت حکومت خانات جغتایی، فاقد زمینه تاریخی و تمدنی برای ثبات اقتصادی و سیاسی بود.^۳ جغتاییان بر قلمروی پهناور، اما ویران شده از غارت‌گری چندباره مغولان، حاکمیت یافتند.

با توجه به شیوه معیشت خانه به دوشی و پیروی از آیین شَمَنی، مغولان از نوعی مدارای اعتقادی برخوردار بودند که موجب شد در مواجهه با اقوام مغلوب، نسبت به باورهای دینی آن‌ها سخت‌گیری کم‌تری نشان دهند. با این حال برخی از حاکمان جغتایی به علت تأکید بر اجرای قوانین مغولی، در قبال مسلمانان خشونت بیشتری نشان می‌دادند. بنابراین روند اسلام‌پذیری جغتاییان و نفوذ اسلام در میان خاندان جغتای به آسانی نبود و با فراز و نشیب‌های دشواری مواجه گردید. در این پژوهش به نحوه برخورد خان‌های جغتایی با مسلمانان و روند اسلام‌پذیری آنان پرداخته می‌شود. پی‌آمدهای اسلام‌پذیری جغتاییان و گسترش تصوف در آسیای مرکزی از مباحث این پژوهش خواهد بود. در پژوهش حاضر تلاش می‌گردد به سه سؤال پاسخ داده شود: روند اسلام‌پذیری خاندان جغتای و مناسبات آنان با مسلمانان چگونه بود؟ نقش سیاسی و اجتماعی جریان‌های تصوف در منطقه ماوراءالنهر و آسیای مرکزی در دوران جغتاییان چگونه بود؟ پیامدهای اسلام‌پذیری جغتاییان برای ماوراءالنهر و آسیای مرکزی چه بوده است؟

تاکنون بررسی عمیق و کاملی از تاریخ جغتاییان مغول و روند اسلام‌پذیری در قلمرو خانات جغتایی صورت نگرفته است و مقاله حاضر از این جهت فاقد پیشینه تحقیقی از سوی پژوهش‌گران معاصر است. با این حال در بعضی از پژوهش‌ها، اطلاعات و تحلیل‌های ارزشمندی راجع به نحوه حاکمیت و مناسبات جغتاییان با اتباع تحت قلمرو آن‌ها دیده می‌شود.

لقمان بایمت اف از جمله متخصصان این دوره از تاریخ آسیای مرکزی است و مقالات قابل توجهی درباره جغتاییان نوشته است از جمله مقاله «پیداد جغتای در خراسان بزرگ».^۴ با این حال وی در مورد اسلام‌پذیری جغتاییان تألیف خاصی ندارد.

تیمور رفیعی در مقاله «ولوس جغتای»^۵ اوضاع سیاسی و نظامی ماوراءالنهر را از آغاز یورش چنگیز تا ظهور تیمور به طور اجمالی مورد ارزیابی قرار داده است و در مورد چگونگی شکل‌گیری اولوس جغتای و تحولات سیاسی و نظامی دوران حکومت آن‌ها

اطلاعاتی ارائه می‌دهد.

میشل بیران^۶ در کتاب *قایدو و خیزش دولت مستقل مغول در آسیای مرکزی*^۷ که به زبان انگلیسی است، به منازعات خاندان‌های مغولی و به ویژه تحرکات استقلال‌طلبانه قایدو در آسیای مرکزی پرداخته، اشارات کوتاهی نیز به اختلافات و منازعات دینی خان‌های مغولی دارد.

هم‌چنین رنه گروسه در کتاب *امپراتوری صحرانوردان*^۸ که یکی از جامع‌ترین تألیفات در زمینه تاریخ ترکان است، مباحثی در مورد دولت‌های مغولی پس از چنگیز و از جمله اولوس جغتای ارائه داده که عمدتاً به شکل‌گیری دولت جغتای و روابط حاکمان آن با دولت‌های همجوار به ویژه ایلخانان ایران می‌پردازد اما در مورد گسترش اسلام و جریان‌های تصوف در قلمرو آن‌ها اطلاعاتی ارائه نمی‌دهد.

احمد پاکتچی در یکی از برجسته‌ترین تحقیقات اخیر در مورد تاریخ و طریقه‌های تصوف، در اثر خود به نام *جریان‌های تصوف در آسیای مرکزی*^۹، اطلاعات و ارزیابی ارزشمندی از حیات صوفیه در آسیای مرکزی فراهم ساخته است که در بخشی از این اثر به گرایش‌های تصوف در دوران جغتاییان می‌پردازد.

به هر حال از آن جا که تاکنون تألیف مستقل و جامعی در مورد روند اسلام‌پذیری جغتاییان و مناسبات مسلمانان با حاکمان جغتایی نگاشته نشده است، توجه به این امر می‌تواند دریچه تازه‌ای بر نقش مسلمانان به ویژه جریان‌های تصوف در تحولات آسیای مرکزی در عصر امپراتوری مغول بگشاید. مقاله حاضر درآمدی بر این رویکرد به شمار می‌آید.

خاندان جُغتای و قلمرو آنان

جُغتای^{۱۰} (حک. ۶۲۴-۶۴۰هـ.ق) دومین فرزند چنگیزخان بود. او از دوران جوانی به فرمان چنگیز مأمور اجرای یاسا و حافظ نظم و انضباط در جامعه مغولی گردید.^{۱۱} هنگامی که چنگیز از جنگ با سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه بازمی‌گشت، زمام حکومت ماوراءالنهر

و بعضی از قسمت‌های خوارزم، بلاد اوینور،^{۱۲} کاشغر،^{۱۳} بدخشان،^{۱۴} بلخ و غزنین تا کنار رود سند را به وی سپرد.^{۱۵} این منطقه به نام وی به اولوس جغتای مشهور شد.

بنا به قول خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی (م ۷۱۸هـ.ق) هنگامی که چنگیزخان لشکریان خود را تقسیم می‌کرد، سپاهی چهار هزار نفری به سرداری قراجارنویان^{۱۶} از قوم برلاس در اختیار جغتای قرار داده، او را امیرالامرای سپاه کرد.^{۱۷} بعدها، مورخان تیموری ضمن منسوب دانستن تیمور به قراجارنویان، به طور مکرر از نسبت تیمور به چنگیزخان یاد نمودند.^{۱۸} تیمور نیز طی لشکرکشی‌های خود، در نامه‌ای که به سلطان مصر نوشته بود، مدعی شد که چنگیزخان از ماوراءالنهر تا ری و فارس و آذربایجان را به جغتای داد و در واقع هلاکوخان را غاصب ملک اجدادی‌اش می‌دانست.^{۱۹}

خاناتی که از نسل چنگیز در قلمرو جغتای یا به قول مورخان در توران زمین حکومت کردند، ۳۰ تن بودند که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: جغتای‌خان، قراهولاکوخان، بیسو مونگکا، آرغنه خاتون دختر اریق بوکا، آنگو، مبارکشاه بن قراهولاکوخان، بُراق‌خان، دُوا سخن بن براق‌خان، کبک‌خان، ترمشیرین دواخان، غزان سلطان بن بیسور که در سال ۷۳۳هـ.ق در ماوراءالنهر بر تخت نشست و در آن عهد متصدی سلطنت تخت ایران، ابوسعید بهادرخان (م ۷۳۶هـ.ق) بود.^{۲۰}

مرکز سیاسی اولوس جغتای، آلمالیغ بود. آلمالیغ به معنای شهر سیب در ساحل رود ایلی که به دریاچه بالخاش می‌ریزد، قرار داشت. و صَاف در مورد موقعیت آن می‌نویسد آلمالیغ نسبت به دیگر شهرهای مغول، حکم مرکز نسبت به محیط دارد.^{۲۱}

قلمرو جغتایان با سه اولوس دیگر همسایه بود؛ از سمت شمال غربی با اولوس جوچی، از سمت جنوب غرب با قلمرو ایلیخانان/ایران و از سمت شرق با قلمرو خان بزرگ. بدینسان، مسیر اصلی تجاری که چین را به ایران و غرب آسیا مرتبط می‌ساخت، از قلمرو جغتای می‌گذشت.^{۲۲} این موضوع و هم‌چنین وجود مراتع سرشار در دامنه‌های غربی کوه‌های آلتائی و اطراف دریاچه بالخاش و تناسب کامل آن با زندگی ایلی مغول، اهمیتی

مضاعف به این اولوس بخشیده بود.

حضور جغتاییان در عرصه تاریخ

اولین حضور جغتاییان در عرصه تاریخ ایران، شرکت جغتای در لشکرکشی سال ۶۱۶هـ.ق چنگیزخان به شرق ایران و فتح شهر سرحدی/ترار بود.^{۳۳} جغتای در نبرد سند و تعقیب سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه شرکت کرد و چون جلال‌الدین با عبور از رود سند، گریخت، چنگیز او را مأمور کرد آن حدود را ویران کند تا اگر سلطان جلال‌الدین برگردد، «ماده معاش و انتعاش» نباشد.^{۳۴} در ادامه، جغتای از حدود مکران تا کنار رود سند را تصرف کرد.^{۳۵} هم‌چنین در این زمان، وی اقامت کوتاه مدتی در کرمان داشته است.^{۳۶} جغتای بعد از به اطاعت درآوردن این نواحی، به محل استقرار چنگیزخان در ماوراءالنهر بازگشت.

در میان اولوس‌های چهارگانه چنگیزی، اولوس جغتای به دلیل مرز مشترک، در مقایسه با سایر اولوس‌ها دست کم در شرق ایران نفوذ و قدرت بیشتری داشت و در نتیجه عواید زیادی نصیب این اولوس شد.^{۳۷} حتی امیران و حاکمان خراسان، با این که خان بزرگ آنان را انتخاب می‌کرد، تا آمدن هلاکو به ایران از جغتاییان اطاعت می‌کردند.

مغولان و مسلمانان

از آغاز قدرت‌گیری چنگیز، مسلمانان بنا بر ضرورت‌های اقتصادی و سیاسی، نزد فرمان‌روای مغول جایگاه مهمی داشتند. چنان که مسلمانی به نام جعفر از یاران چنگیز بود و چنگیز او را به رسالت نزد آلتون‌خان حاکم چین شمالی فرستاد.^{۳۸} مسلمان دیگری به نام حسن حاجی در جایگاه تاجری بزرگ، نزد چنگیز منزلتی داشت.^{۳۹} هم‌چنین محمود خوارزمی، محمد بخارایی و یوسف کنکای اُتراری که چنگیز آنان را برای برقراری مناسبات تجاری و شاید سیاسی نزد خوارزمشاه فرستاد،^{۴۰} نمونه‌هایی از جایگاه مقبول مسلمانان نزد مغولان بود. بنابراین پس از فتوحات، حکومت مناطق راه‌بردی ختای و ماوراءالنهر به محمود خوارزمی (یلواج) و پسرش مسعود واگذار شد.^{۴۱} جدا از عملکرد

مغولان هنگام یورش به شهرهای مسلمان نشین که آن را بخشی از ناچاری‌های جنگی می‌توان دانست نه برآمده از سوگیری‌های اعتقادی، مسلمانان در عهد قآن‌ها نیز از جایگاه نسبتاً خوبی برخوردار بودند. اکتای قآن (۶۲۶-۶۳۹هـ.ق) نخستین جانشین چنگیز، با مسلمانان به نیکی رفتار می‌کرد و مسلمانان در عهد قآنی او جایگاه شایسته‌ای داشتند.^{۳۲} برتری حاکمان مغول در قلمرو اسلامی نه با مبانی نظری حکومت اسلامی هم‌خوانی داشت و نه با احکام فقهی و زندگی مسلمانان سازگار بود. مسلمانان ناگزیر حاکمیت مغولان را پذیرفته بودند و حاکمان مغولی به زور شمشیر و در لوای یاسا، برتری خود را بر مسلمانان تحمیل می‌کردند.^{۳۳}

جغتای خان و مسلمانان

جغتای بین سال‌های ۶۲۴ تا ۶۴۰ هجری قمری بر ماوراءالنهر حکمرانی کرد. به لحاظ آن که جغتای در دوران حکومت چنگیز، مأمور اجرای دقیق یاسا و دستورات چنگیزخانی بود،^{۳۴} بر خلاف بعضی از فرمان‌روایان مغولی، بر مسلمانان تحت حاکمیتش بسیار سخت‌گیری می‌کرد. جغتای در تجربیات خویش از دوران جنگ‌های سرزمین‌های شرقی ایران به این نتیجه رسیده بود که اگر از همان ابتدا با مسلمانان مبارزه‌ای پیگیر و بی‌امان نداشته باشد و قوانین یاسا به فوریت جای شرایع اسلام را نگیرد، کار از دست خواهد رفت و به زودی ایرانیان بر امور مسلط خواهند شد و حکومت مغول را از بین خواهند برد. جوزجانی (م بعد از ۶۵۸هـ.ق) در این باره می‌نویسد:

جغتای ملعون پسر دوم چنگیز بود. او مردی ظالم، ساینس و قتال و بدکار بود و هیچ کس از فرماندهان مغل، از او مسلمانان را دشمن‌تر نبود. نخواستی هیچ آفریده نام مسلمان گیرد مگر به بدی؛ مگر در همه قبایل امکان نبود که هیچ کس گوسفند را بر سنت مسلمانی ذبح کند، همه مردار کردند؛ و گزاردن نماز مجال نبود هیچ مسلمان را؛ و پیوسته اکتای را بر آن داشتی که مسلمانان را به

قتل باید رسانید و از ایشان باید که هیچ باقی نماند.^{۳۵}

جغتای تکالیفی که مغایر با شرع و عقل بود، بر مسلمانان تحت قلمروش روا داشت. بر اساس حکایتی که در طبقات ناصری نقل شده است فردی از رهبانان بت پرست به نزد اکتای رفته، او را از خوابی که دیده بود آگاه می‌سازد. راهب به اکتای هشدار می‌دهد که چنگیزخان را در خواب دیده که فرمان می‌دهد تا مسلمانان تحت قلمرو مغولان را به قتل برساند. اکتای متوجه شد که منشأ این فتنه از جغتای است.^{۳۶}

روند اسلام‌پذیری در میان خاندان جغتای

با آن که جغتای در اجرای مفاد یاسا به سخت‌گیری معروف بود و «یاسای باریک که بر امثال مردم تازیک، تکلیف مالایطاق بودی دادی»،^{۳۷} او نیز برای اداره اولوس خود به افراد کاردان نیاز داشت و از همین روی، پیشه‌های مهمی را به مسلمانان واگذار کرد. برای نمونه، حبش عمید منصب وزارت را بر عهده داشت.^{۳۸} خاندان یلواج پدر و پسر، بر قلمرو مسلمان‌نشین حکم می‌راندند و در رعایت حال مسلمانان و تعدیل رفتار مغولان درباره آنان، اثرگذار بودند. افزون بر تأثیر این افراد بانفوذ، عامل دیگر اسلام‌پذیری برخی از سران اولوس جغتای و اکتای، شمار فراوان مسلمانان قلمرو ایشان بود که بر پایه فقه و مبانی اسلامی می‌زیستند؛ به ویژه با توجه به این که ماوراءالنهر از پایگاه‌های مهم فرهنگ و مدنیت اسلامی به شمار می‌رفت و زندگی تجاری پررونقی داشت. بنابر این آشنایی مغولان با اسلام و مسلمانی، پدیده‌ای غریب نمی‌نماید. حاصل این اوضاع مسلمان شدن برخی از خان‌زادگان مغول بود.

قراهورلاکو بن ماتیکان نوه جغتای که پس از مسلمان شدنش، خود را احمد نامید اولین فرد از فرزندان جغتای بود که مسلمان شد.^{۳۹} وی را منگوقاآن به فرمان‌روایی اولوس جغتای گمارده بود، اما او در نیمه راه درگذشت و خاتونش آرغنه سامان‌دهی ایل و اولوس او را به دست گرفت. وی که زیبایی‌اش زبان‌زد خاص و عام بود در ترویج دین و تقویت مسلمانان و به خصوص حفظ آن از گزند قوانین مغولی کوشش فراوان کرد.^{۴۰} آرغنه خاتون

در پی مرگ همسرش، به نیابت از پسر خویش مبارکشاه، تاج خانی بر سر نهاد و به رعایت حال مسلمانان پرداخت و ایل و اولوس را استمالت کرد و در نتیجه اسلام رونقی افزون‌تر یافت. ولی چون در عنفوان جوانی و به هنگام وضع حمل از همسری دیگر درگذشت، دشمنان اسلام به ویژه کاهنان مغولی و بودایی که از هر فرصتی برای ضربه زدن به آن سود می‌جستند، اسلام آوردن او را نامبارک و بدیمن قلمداد کردند و آن را سبب مرگ زودرس این خاتون محبوب دانستند. بدین جهت کار مسلمانان بخارا و سمرقند به سستی گرایید.^{۴۱} و صاف نیز از میل و رغبت این خاتون به مسلمانان گزارش می‌دهد.^{۴۲} حَبَش امید که مدتی از مقامش برکنار شده بود هنگام نیابت این خاتون، همراه با پسرش ناصرالدین دوباره بر منصب وزارت نشست. آنگاه فرمان قویلالی به فرمان‌روایی اولوس جوچی منصوب شد و کوتاه زمانی حکومت را از آرغنه خاتون گرفت؛ اما پس از مرگ او (۶۶۲هـ.ق)، همه امیران، مبارکشاه پسر قراهورلاکو و آرغنه خاتون را بر تخت سلطنت نشانند.^{۴۳}

مسأله جانشینی جغتای، نشان دهنده این واقعیت است که پس از گذشت حدود چهل سال، قوم مغلوب تا بدان حد در دستگاه سرسخت‌ترین خاندان از قوم غالب نفوذ کرده بود که می‌توانست در کار انتخاب فرمان‌روای جدید اعمال قدرت کند. انتخاب مبارکشاه، شاه‌زاده مسلمان در سال ۶۶۵هـ.ق دلیل این مدعاست. مبارکشاه یک سال و اندی حکم راند. او نخستین فرمان‌روای مسلمان اولوس جغتای بود و «پادشاهی مؤمن، حلیم و کم‌آزار بود و همواره مغول‌ها را از حیف و تعدی منع می‌نمود».^{۴۴} در طول همین یک سال حکمرانی مبارکشاه، کار ایرانیان رونق بسیار گرفت که شاید همین موضوع یکی از عواملی بود که هراس مغولان را برانگیخت تا فرمان‌روای جوان را خلع کنند.

چنین شد که خان‌زاده دیگری به نام بُراق، مبارکشاه را از حکومت خلع کرد. براق رفتاری خشونت‌آمیز داشت و دوره فرمان‌روایی‌اش با اختلاف و درگیری شدید با قایدو فرمان‌روای آرام و با سیاست اولوس اکتای همراه بود. اما براق هم با همه ماجراجویی‌های

سیاسی‌اش، به مسلمانان می‌گرایید و در کارهای دینی بر آنان سخت نمی‌گرفت. ماجرا چنین بود که پس از مبارکشاه، با روی کار آمدن براق، بار دیگر آزادی‌های نسبی مسلمانان محدود گردید. به طور طبیعی نفوذ مغولان سنت‌گرای از یک سو، و از سوی دیگر حضور مسیحیان و بوداییان مورد حمایت چین و دربار واتیکان موجب شد این دوره از حکومت براق برای مسلمانان، به خصوص اهالی سمرقند و بخارا که از پرچم‌داران گسترش اسلام و فرهنگ ایرانی در ماوراءالنهر بودند، دشوار و ناگوار باشد؛ ولی به زودی وضع دگرگون گشت و به دنبال اختلافات ارضی در سرحدات غربی، جغتاییان با حکومت مغولی مستقر در ایران وارد جنگ شدند. هرچند در ابتدا فتح نصیب جغتاییان شد و قسمتی از خراسان را فتح کردند، عاقبت براق در همان ایالت از *آباقا خان* شکستی سخت خورد و بازگشت.^{۴۵} براق در پی شکست از آباقا - که عمل‌کردهای قایدو نیز در شکست او بی‌اثر نبود^{۴۶} - و بازگشتش به ماوراءالنهر، در محضر روحانیون و ائمه بخارا مسلمان شد و خود را محمود نامید و لقب *غیاث‌الدین* را برای خود برگزید.^{۴۷} احتمالاً جغتاییان از این شکست چنین نتیجه گرفتند که بدون پشتیبانی مسلمانان قلمرو خود، قادر به رویارویی با خویشاوندان ایلخانی نخواهند بود و این اندیشه براق را بر آن داشت که در همان سال به بخارا آمده، به دین اسلام گرویده، خود را *غیاث‌الدین* نام نهاد.^{۴۸}

جنگ‌های بین اولوس جغتای و حکومت ایلخانی از زمان حکومت دومین ایلخان آغاز گردید و سراسر دوران عمر این حکومت را فرا گرفت. این جنگ‌ها که بر سر رقابت ارضی و قدرت‌نمایی بین شاهزادگان چنگیزی و پیشروی جغتاییان در قلمرو ایلخانی در گرفته بود و به بهانه اختلافات مرزی شدت می‌یافت، نیاز حکومت جغتایی را به دست داشتن نیروی مسلمانان منطقه آشکارتر می‌کرد. براق که شخصیتی توسعه‌طلب و ناآرام داشت همواره از تنگی جا می‌نالید و خواهان تسلط بر شهرها و سرزمین‌های بیشتری بود و معتقد بود که اولوس جغتای نسبت به اولوس‌های دیگر خاندان چنگیزی سهم کم‌تری به دست آورده است. از این رو نه تنها به مرزهای شرقی و شمال شرقی خراسان می‌تاخت، بلکه به

مرزهای اولوس اکتای و جوچی نیز حمله می‌کرد. سرانجام فرمان‌روایان سه اولوس، جلساتی برای تعیین حدود مرزی تشکیل دادند و به دنبال عقد قرارداد صلح، قرار شد دو ثلث از ماوراءالنهر متعلق به اولوس جغتای و ثلث دیگر از آن دو اولوس اکتای و جوچی باشد.^{۴۹} در این زمان در رأس اولوس دوم، منگو تیمور قرار داشت. این شاهزادگان قرار گذاشتند که براق به سرزمین اباقاخان حمله کند و از جیحون بگذرد و سرزمین‌هایی از آن محدوده را به قلمرو خود بیفزاید. بدین ترتیب می‌بینیم که سه اولوس که هر یک حکومت ایلخانی را رقیبی سرسخت و مهم برای خود می‌دانست و ادعای ارضی نسبت به آن داشت، در کار آن بود که جنگ را ادامه دهد. اولوس جوچی از مرزهای شمال غربی به این مهم دست می‌یازید و اولوس جغتای از مرزهای شمال شرقی و شرق جبهه جدید دیگری را گشوده بود. البته این کاری بس بزرگ و خطیر بود که به پشتیبانی مسلمانان منطقه نیاز داشت. پس دور از انتظار نبود که براق به زودی اسلام آورد؛ در حالی که هنوز در ایران، ایلخانان دین بودایی داشتند و فرماندهان سپاه به دین شَمَنی آبا و اجدادی وفادار بودند. با وجود شکست سختی که براق در جنگی بزرگ به سال ۶۶۸ هـ.ق متحمل شد^{۵۰} اباقاخان هیچ‌گاه نتوانست تشنجات مرزهای خراسان را به طور کامل دفع کند و پس از اباقا نیز جانشینانش توفیقی در این زمینه نیافتند. یکی از علل آن، عدم پشتیبانی مردم از او بود زیرا ایرانیان هنوز حکومت مغولی را نپذیرفته بودند. حتی در عهد *غازان خان* مسلمان نیز پیشرفتی در مرزهای شمال شرقی و غرب حاصل نگردید. در ماجرای درگیری و مناسبات وی با قایدو نیز، برادر براق با نام مؤمن دیده می‌شود که با توجه به این نام، وی را نیز می‌توان مسلمان دانست.^{۵۱} نام اسلامی *احمد بوری پسر ماتیکان بن جغتای* که رشیدالدین فضل‌الله با عنوان *احمد/غول پسر بوری بن جغتای* از او یاد می‌کند نیز بر مسلمانی او دلالت دارد.^{۵۲} پس از مرگ قایدو حاکم مقتدر اولوس اکتای، *دوو* خان‌زاده اولوس جغتای با تلاش و تدبیر، زمینه‌های برتری خان‌زادگان جغتایی را فراهم آورد. در نتیجه پس از وی برخی از جانشینان او مسلمان شدند و یا سلوک شایسته‌ای را در مناطق مسلمان‌نشین در

پیش گرفتند. برای نمونه، *تالیگو نوه بوری بن جغتای* برای مسلمان شدن مغولان بسیار کوشید، هرچند بزرگان خاندانش با او مخالفت کردند و پس از دو سال حکومت، کشته شد (۷۰۶هـ.ق/۱۳۸۰م).^{۵۳}

کبک پسر دووا از مقتدرترین خان‌های اولوس جغتای بود که بر اثر اهتمامش به شهرنشینی و آبادانی ماوراءالنهر و ضرب سکه‌هایی به نام کبکی، معروف گردید. کبک در دوران حکومت خود با گرفتاری مهمی روبه‌رو بود و آن سرکشی شاهزاده دیگر جغتایی به نام بیسور یا یساور بود که فرمان‌روایی را حق خود می‌دانست. به نوشته *القاشانی* یساور به دست *بدرالدین الميدانی*، از علمای بخارا، مسلمان شد.^{۵۴} ابن بطوطه در سفرنامه خود از او یاد نموده است.^{۵۵} بیسور در ماوراءالنهر که از اهمیت اقتصادی و نیز فرهنگی برخوردار بود، مقام گرفت و از آن جا رابطه‌ای نزدیک‌تر با مسلمانان برقرار ساخت و خود را در جای رهبری نیرومند از گروه دُووا استوار کرد. او برای پیشبرد کار خود، با *اولجایتو* عهد مودت بست تا با پشتیبانی حکومت ایلخانی بتواند فرمان‌روایی ماوراءالنهر را در دست گیرد.^{۵۶}

از دیگر حاکمان اولوس جغتای که مسلمان شد و منابع تاریخی او را پادشاهی عادل و دادگستر خوانده‌اند، *ترمشیرین* (م ۷۳۵هـ.ق) برادر کبک بود که مسلمانی‌اش به اسلام‌پذیری شمار فراوانی از مردم قلمرو وی انجامید.^{۵۷} *ترمشیرین* عنوان *علاءالدین* را برای خودش برگزید و در ده سال حکومتش به تجدید شریعت اسلامی و مخالفت با یاسا پرداخت. *ترمشیرین* در ایجاد روابط بازرگانی بین اولوس جغتای و سایر مناطق اسلامی، به خصوص خراسان در ایران و مصر و شامات بسیار کوشید و حتی به خراسان سفر کرد و مدت چهار سال در آن جا اقامت گزید. با این حال، جنگ‌های اولوس جغتای و ایران هم‌چنان ادامه یافت. *ترمشیرین* از *ابوسعید شکست خورد ولی* این شکست نه تنها خللی در کار اسلام وارد نساخت،^{۵۸} بلکه *ترمشیرین* بیش از پیش در تقویت مبانی آن کوشید. مورخان نقش *ترمشیرین* را در گسترش اسلام‌پذیری و گرویدن مغول‌های آسیای مرکزی به اسلام بسیار مهم ارزیابی می‌کنند. بسیاری از آیین‌های مغولی از جمله خورشیدپرستی تا

زمان ترمشیرین هم‌چنان رایج بود. او توانست این آیین را به نفع حاکمیت اسلام بر خاندان‌های مغولی منسوخ نماید.^{۵۹}

بدین ترتیب شکست نهایی و همیشگی سنت مغولی و یاسای چنگیزی در اولوس جغتای به وقوع پیوست. از اواسط قرن هشتم هجری به بعد، مسلمانان در این اولوس به راحتی روزگار می‌گذرانیدند. این بطوطه از اقتدار و نفوذ مسلمانان در قلمرو ترمشیرین و البته ناخرسندی مغولان از سیاست‌های وی یاد می‌کند.^{۶۰} سرانجام همین ناخرسندی‌ها زمینه را برای سقوط و قتل او فراهم آورد.^{۶۱} به هر روی فرزندان از نسل دوم و سوم جغتای - بر خلاف وی که در اجرای یاسای چنگیزی با تعصب بسیار رفتار می‌کرد و در مقایسه با اکتای، سخت‌گیرتر بود - اسلام را پذیرفتند. البته مسلمانی آنان به پذیرش کامل این دین در میان رعایای ایشان نینجامید اما آن‌ها در همگرایی با رعایای مسلمان قلمرو خویش کوشیدند. این بطوطه در مورد پایان کار سلطان ترمشیرین می‌نویسد:

دو سال پس از آن که به هندوستان رفتم خبر رسید که بزرگان ایل و امرای مغول در اقصی نقاط کشور سلطان که نزدیک چین است، انجمنی کرده و پسر عم او را به نام بوزن اوغلی به سلطنت برداشتند. بوزن اوغلی اگر چه مسلمان بود اما مرد بد دین و زشت‌خویی بود. سبب خلع ترمشیرین و انتخاب بوزن اوغلی به جای او این بود که ترمشیرین احکام چنگیز ملعون، جد مغولان را که بلاد اسلام را ویران ساخت مجری نمی‌داشت ... و مخصوصاً به او ایراد می‌گرفتند که چهار سال در مجاورت خراسان به سر برده به مرز و بوم اصلی مغول که مجاور کشور چین است نرفته، در صورتی که سیره بر این جاری بوده است که پادشاه همه ساله از آن نقاط دیدن کند و وضع مردم و سپاهیان را از نزدیک ببیند.^{۶۲}

پس از آن که امرای مغول، بوزن اوغلی^{۶۳} (۷۳۵هـ.ق) را به فرمان‌روایی برداشتند، وی با

سپاهی گران به سوی ترمشیرین آمد. پس از جنگ و گریزهایی میان آن‌ها، در نهایت بوزن در یکی از ویرانه‌های اطراف سمرقند، ترمشیرین را به قتل رسانید و در همان جا به خاک سپرد.

در دوران فرمان‌روایی جَنگشی^{۶۴} (۷۳۹م هـ.ق) علی‌رغم پایداری سیاست‌های دوره ترمشیرین، بار دیگر خطری بزرگ اسلام را تهدید کرد.^{۶۵} مسیحیان که به پشتیبانی غرب و واتیکان از قرن‌ها پیش در این منطقه مشغول فعالیت نهان و آشکار بودند، سرانجام فرصتی به دست آوردند و به ترویج دین خود اقدام نمودند و در آلمالیخ، پایتخت اولوس جغتای، کلیسای بزرگ و باشکوهی بنا کردند و به سرعت به گردآوری پیروان جدید پرداختند. بوداییان نیز که در دوران شکوفایی اسلام بی‌اعتبار شده بودند، در این عهد، کارشان رونق گرفت.^{۶۶} با این حال افزایش تعداد مسلمانان در قلمرو جغتایی و به ویژه در میان خاندان حاکم، مانع از تداوم سیاست‌های ضد اسلامی بعضی از کارگزاران جغتایی گردید. ضمن این که آن‌ها به وضوح دریافته بودند که دین، پشتیبان بزرگی در پیشبرد سیاست‌های منطقه‌ای رقبای آن‌ها یعنی ایلخانان و اولوس جوچی بوده است و آن‌ها نیز نمی‌توانند نسبت به جمعیت مسلمان خود بی‌تفاوت باشند.

نقش سیاسی و اجتماعی سلسله‌های صوفیه

در این دوره سلسله‌های صوفی در آسیای مرکزی گسترش یافتند که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: نقشبندیه، یسویه، قادریه، کبرویه. مهم‌ترین سلسله صوفیانه ماوراءالنهر، نقشبندیه است. این سلسله منسوب به خواجه بهاء‌الدین نقشبند (م ۷۹۱ هـ.ق) و ادامه سلسله خواجه‌گان است. بنیان‌گذاران سلسله خواجه‌گان، خواجه یوسف همدانی (م ۵۳۵ هـ.ق) و خواجه عبدالخالق عجدوانی یا خواجه بزرگ یا کلان (م ۵۷۵ هـ.ق) بودند. سلسله دیگر در ماوراءالنهر یسویه است. بنیان‌گذار آن شیخ/احمد یسوی (م ۵۶۲ هـ.ق) در شهر یسی در جنوب قزاقستان امروزی متولد شد. شیخ احمد سومین خلیفه بعد از خواجه یوسف همدانی و از خواجه‌گان بود.

کبرویه به لحاظ قدمت نخستین و از حیث نفوذ پس از نقشبندیه و یسویه سومین سلسله در ماوراءالنهر به ویژه خوارزم است. بنیان‌گذار کبرویه، نجم‌الدین کبری (م ۶۱۸هـ.ق) بود که پس از کشته شدنش به دست مغولان، دو مرید معروفش سیف‌الدین باخرزی در ماوراءالنهر و باباکمال خجندی در ترکستان تعالیم او را اشاعه دادند.^{۶۷}

به عنوان نقطه آغاز فعالیت صوفیه در آسیای مرکزی، می‌توان از نقش نجم‌الدین کبری در دفاع از خوارزم در برابر هجوم مغولان یاد کرد. روایت مشهور یافعی در مرآة الجنان مبنی بر آن که وی به دست مغولان در سال ۶۱۸هـ.ق در خوارزم کشته شد، مورد تردید بعضی از محققان قرار گرفته،^{۶۸} اما این روایت همواره در تاریخ تصوف آسیای مرکزی در میان مردم رایج بوده و تراژدی کشته شدن او، همانند قهرمان شهیدی در راه دفاع از خوارزم در برابر کفار مهاجم، تا قرن‌ها اثر عمیقی بر مردم منطقه داشته است.^{۶۹}

پس از نجم‌الدین کبری و در دوره استیلای مغول، نخستین فرد از صوفیان که می‌توان از نقش سیاسی و اجتماعی او در جامعه ماوراءالنهر و قلمرو جغتایان یاد کرد، شاگرد نجم‌الدین کبری، سیف‌الدین باخرزی (۵۸۶-۶۵۹هـ.ق) است. سیف‌الدین در بخارا به شیخ عالم مشهور بود و در دوران مغول ملجأ و مأوای پیروان نجم‌الدین و عموم مسلمین آن ولایت و حتی مورد احترام مغولان به شمار می‌رفت. در مورد نقش سیف‌الدین در ارتباط با حاکمان مغول گزارش جوینی قابل توجه است. جوینی پس از ذکر اقدامات دوران سرقویتی بیگی مادر مسیحی منگوقاآن، می‌نویسد:

او در احیای شعایر شرایع دین محمدی صلی‌الله علیه و سلم نیز کوشید و علامت تصدیق این سخن آن است که هزار بالش تفره، بفرمود که در بخارا مدرسه‌ای بسازند و شیخ الاسلام سیف‌الدین الباخری مدبّر و متولّی آن عمل خیر باشد و فرمود تا دیده‌ها خریدند و بر آن وقف کرد و مدرسان و طالب علمان را بنشانند و ...^{۷۰}

خود منگوقاآن هم در حق سیف‌الدین باخرزی گه‌گاه اظهار ارادت می‌کرد. با این حال حاکمان و امرای مغول همواره از حشمت و مقبولیت وی نزد مردم نگران بودند چنان که یک بار در نماز او را دستگیر کرده، به اردوی خان مغول فرستادند و این زمانی بود که شهرت دادند باخرزی دعوی خلافت برای خود دارد.^{۷۱} یکی از مریدان وی نیز به نام برهان‌الدین بخاری به دستور قویلالی قاآن به خان‌بالیغ تبعید و سپس کشته شد.^{۷۲} پاکتچی با اشاره به لقب وی، خاطر نشان نموده که با توجه به روحیه اجتماعی باخرزی حتی در عصر حیات نجم‌الدین کبری، برخی حساسیت‌های اجتماعی او زمینه‌ساز ملقب شدنش به سیف‌الدین را فراهم ساخته است.^{۷۳}

با این حال باخرزی نه تنها در ماوراءالنهر بلکه در میان مغولان سایر اولوس‌ها نیز مورد احترام بود. علاوه بر منگوقاآن و مادرش، هلاکوخان حاکم ایران و برکه‌خان فرمان‌روای دشت قبیچاق (اردوی زرین) نیز او را حرمت می‌نهادند. حتی به روایت مورخان، برکه‌خان به عنوان نخستین فرمان‌روای مسلمان در تمام خاندان مغول، به دست سیف‌الدین باخرزی اسلام پذیرفت.^{۷۴}

مزار سیف‌الدین پس از مرگ، مورد احترام حاکمان مغول و تیموری و محل زیارت مردم از مناطق مختلف بود. به روایت مجمل نصیحی مادر منگوقاآن خانقاهی بر تربت وی ساخت.^{۷۵}

با وجود گزارش‌های اندکی که از حیات دینی و اجتماعی شاگردان باخرزی موجود است، نقش سیاسی فعال آن‌ها برجسته می‌نماید. رشیدالدین فضل‌الله همدانی یکی از فرزندان و شاگردان وی را به نام برهان‌الدین نام می‌برد که در حوالی بخارا در نتیجه اختلافات سیاسی به دست دشمنان برکه‌خان به قتل رسید.^{۷۶} به نظر می‌رسد نام وی جلال‌الدین محمد بن سعید بوده است و برهان‌الدین / احمد فرزند دیگر باخرزی و همان کسی است که به دعوت حاکمان قراختایی کرمان به آن دیار رفت و در سال ۶۹۶هـ.ق وفات یافت.^{۷۷} فرزند برهان‌الدین به نام ابوالمفاخر یحیی باخرزی، نفوذ فوق‌العاده‌ای در میان مردم ماوراءالنهر و خراسان داشت. ابن بطوطه که در خانقاه فتح‌آباد در بخارا به

حضور وی رفته و از مهمان‌نوازی او یاد نموده است، گزارشی از مجلس ضیافت او ارائه می‌دهد که همه بزرگان شهر نیز در آن حضور یافته‌اند و نشان می‌دهد ثروت و مکتب وی با مقامات و حکام وقت برابری می‌کرده است.^{۷۸}

از دیگر طریقه‌های تصوف که نقش مهمی در حیات سیاسی و اجتماعی ماوراءالنهر در این دوره ایفا نمود، طریقه یسویه است. بنیان‌گذار آن احمد یسوی به عنوان رهبر مشایخ ترک توصیف شده است.^{۷۹} اهمیت اجتماعی یسویه از آنجاست که این طریقه در درجه اول در میان قبایل صحراگرد و ترک آسیای مرکزی گسترش یافت و نقش مؤثری در انضباط اجتماعی این قبایل ایفا نمود. مورخان از تأثیر این طریقه بر بعضی از شورش‌های سیاسی و اجتماعی ماوراءالنهر در نیمه قرن هشتم هجری یاد کرده‌اند. یسوی‌ها در مناسبات میان قبایل ترک صحراگرد و شاه‌زادگان مغولی، نقش میانجی و راهنمای قبایل را ایفا کرده، به روند اسلام‌پذیری در میان آن‌ها کمک شایانی نمودند.^{۸۰}

طریقه نقشبندیه جریان دیگری از تصوف ماوراءالنهر است که در عصر حاکمیت مغولان و سپس تیموریان به مراحل اوج حیات دینی و اجتماعی خود رسید و نقش برجسته‌ای در میان جوامع روستایی و شهری و همچنین ارتباط با حاکمان جغتایی، ازبکی و تیموری ایفا نمود. صوفیان نقشبندی بیشترین نفوذ را در میان خاندان‌های حاکم به دست آوردند و از سوی آن‌ها نیز مورد احترام و حمایت قرار گرفتند، چنان که تعلق تیمور (۷۴۸-۷۶۳ ه.ق) پس از گرویدن به اسلام، دستور داد همه اتباعش نیز مسلمان شوند. نفوذ صوفیان بر خاندان او را می‌توان از طریق نام‌های صوفیانه *الیاس خواجه*، *خضر خواجه* و *وویس* تشخیص داد.^{۸۱}

نکته مهم در زمینه اجتماعی طریقه نقشبندیه، نفوذ آن‌ها در طبقات متوسط و پایین شهرها و آبادی‌های آسیای مرکزی است. این امر و همچنین در اختیار گرفتن املاک اوقافی فراوان در مناطق مختلف، یکی از عوامل اصلی فرو ریختن نظام قبیله‌ای و صحراگردی در آسیای مرکزی به شمار می‌رود.^{۸۲} ضمن این که غالب شیوخ این طریقه،

خود اهل حرفه بودند و این موضوع موجب ارتباط تنگاتنگ آن‌ها با گروه‌های مختلف مردم و نفوذ در طبقات عامه شده بود.

نقشبندی به عنوان نیروی میانجی مردم و حاکمان، خدمات ارزشمندی به حفظ نظم اجتماعی در شهرهای ماوراءالنهر ارائه دادند. حتی در یک مورد مانع فتح بخارا توسط براق‌خان گردیدند.^{۸۳}

موضوع بسیار مهم دیگر در مورد نقش سیاسی طریقه نقشبندیه این است که آن‌ها به عنوان مرشد و مشاور حاکمان آسیای مرکزی و واسطه آن‌ها با مردم، بر جایگاه معنوی فرمان‌روا تمرکز نمودند و آن را به عنوان میراث آسیای مرکزی به شبه قاره هند در دوران *امپراتوری مغولان* کبیر انتقال دادند.^{۸۴}

پیامدهای اسلام‌پذیری اولوس جغتای

به طور کلی پیامدهای اسلام‌پذیری جغتاییان را می‌توان از منظر اجتماعی و اقتصادی و هم‌چنین از جنبه سیاسی مورد ارزیابی قرار داد. از نظر اجتماعی و اقتصادی، مسلمان شدن حاکمان جغتایی و گسترش اسلام در میان قبایل آسیای مرکزی، به روند زندگی شهری و رونق قبایل اسکان‌یافته کمک شایانی نمود. در سراسر دوران امپراتوری مغولان به ویژه در اولوس جغتای، مبارزه میان فرهنگ گریز از مرکز خانه به دوشی با فرهنگ تمرکزگرای شهری جریان داشت، اما مسلمان شدن حاکمان جغتایی به ویژه تعلق تیمور و ترمشیرین تا حدودی به قوت یافتن جوامع شهری تحت قلمرو آن‌ها منجر شد. با این حال، سیاست تمرکزگرایی آن‌ها نیز با دفاع سخت فرهنگ بدوی مواجه گردید.^{۸۵}

مسلمان شدن بعضی از خان‌های جغتایی یا اعضای خاندان آن‌ها، پیامد اجتماعی و اقتصادی دیگری نیز داشت. از آن‌جا که تأسیس نهادهای دینی، اقتصادی و مدنی نظیر مساجد، اوقاف و نهادهای آموزشی، یکی از اهداف رهبران دینی مسلمان در آسیای مرکزی به شمار می‌رفت، حمایت حاکمان جغتایی از این امر، به گسترش نهادهای شهری و رونق حرفه‌ها انجامید. بعضی از بزرگان و فرمان‌روایان خاندان جغتای نظیر ارغنه خاتون،

مبارکشاه و ترمشیرین از حامیان مالی اوقاف و تأسیس نهادهای دینی و اجتماعی بودند. بخش زیادی از این نهادها را رهبران دینی طریقه‌های صوفیه اداره می‌کردند. وجود املاک فراوان و اسناد بسیار مربوط به اوقاف سلسله‌های تصوف در مناطقی چون تاشکند و سمرقند، از نفوذ فوق‌العاده اجتماعی و اقتصادی رهبران دینی مسلمان در روزگار حاکمیت مغولان و در پی آن‌ها تیموریان، در آسیای مرکزی حکایت دارد.^{۸۶}

در مورد نقش مسلمانان در نظام اجتماعی و اقتصادی اولوس جغتای، نباید از اثرگذاری وزیران ایرانی و مسلمان غافل بود. از همان ابتدای تأسیس این دولت، با آن که جغتای با مسلمانان رفتار سخت و خشونت‌آمیزی داشت، به زودی دریافت که برای اداره قلمرو خود نیازمند هم‌کاری افراد کاردان و با تجربه است. به همین دلیل مقام وزارت را به یکی از مسلمانان اهل اُترار به نام قطب‌الدین حبّش عمید (متوفی نیمه قرن هفتم هجری) داد. البته علمای مسلمان و هم‌چنین شیخ سیف‌الدین باخرزی، میزان حمایت وی از مسلمانان را کافی ندانسته، از او راضی نبودند؛ اما وجود یک فرد مسلمان در دستگاه حکومتی جغتایان، نشانه آغاز تغییر اوضاع به شمار می‌رفت.^{۸۷}

پیامد اجتماعی دیگر گسترش اسلام در میان جغتایان، تغییر روی کرد حاکمان جغتایی نسبت به مردم تحت قلمرو خود و تلاش در جهت اداره نهادهای سیاسی و اقتصادی حکومت به جای تصرف اراضی و غارت‌گری بود. در این امر به ویژه نقش رهبران دینی و وزیران مسلمان برجسته بود. حتی برخی از رهبران دینی عهده‌دار مشاغل مهمی شدند؛ از جمله امام بهاء‌الدین مرغینانی، عالم مشهوری که شیخ‌الاسلام فرغانه شد و خانه‌اش مرکز تجمع عالمان و فاضلان بود و در زمان جغتایان به مقام وزارت رسید.^{۸۸}

از نظر سیاسی، اسلام‌پذیری خاندان جغتای و پیامدهای آن برای آسیای مرکزی و شبه قاره هند دارای اهمیت است. جغتایان در برابر سایر اولوس‌های خاندان چنگیزی، ناچار به تقویت مبانی سیاسی و اقتصادی حکومت خود بودند. جنگ‌های بین اولوس جغتای و ایلخانان ایران که از زمان اباق‌خان دومین حاکم ایلخانی ایران آغاز شد و به شکست

جغتاییان انجامید، براق، فرمان‌روای اولوس جغتای را به این اندیشه واداشت که آن‌ها نمی‌توانند بدون حمایت مسلمانان قلمرو خود در برابر دشمنانشان ایستادگی کنند. براق در همان سال شکست از ایلخانان به بخارا رفت و دین اسلام را پذیرفت و نام غیاث‌الدین بر خود نهاد.^{۸۹} با مسلمان شدن ایلخانان در ایران، مسأله دشوار چگونگی روابط جغتاییان با اتباع مسلمان خود اهمیت بیشتری یافت. آن‌ها از این پس می‌بایست هم‌زمان با رقابت با دشمنان مسلمان خارجی، مراقب مسلمانان تحت قلمرو خود نیز باشند. بنابراین اسلام‌پذیری آن‌ها، بیش از گذشته امنیت داخلی را برای جغتاییان فراهم آورد. یک نمونه از این موارد سرکشی شاهزاده جغتایی به نام یساور است که به دلیل مسلمانی‌اش مورد حمایت مسلمانان بود و قصد آن داشت که با پشتیبانی اولجایتو حاکم ایلخانی، فرمان‌روایی ماوراءالنهر را از آن خود سازد.^{۹۰} با روی کار آمدن جنگشی در اولوس جغتای، اسلام و مسلمانان به خطر افتادند اما با به قدرت رسیدن ترمشیرین، دوران رونق دوباره اسلام آغاز گردید. ترمشیرین به امنیت راه‌های بازرگانی توجه نمود و در دوران وی کاروان‌های تجاری، با سایر مناطق مسلمان‌نشین رفت و آمد می‌کردند.^{۹۱}

پیامد سیاسی دیگر اسلام‌پذیری حاکمان جغتایی و گسترش اسلام در قلمرو آن‌ها، انتقال آن به سایر دولت‌های آسیای مرکزی یعنی ازبکان و تیموریان و حتی از طریق خاندان *ظهیرالدین محمد بابر*، نواده تیمور به هند بود. جریان‌های تصوف مورد حمایت خاندان‌های جغتایی در دوره ازبکی و تیموری رشد بیشتری یافت و با راه‌یابی به هند، دروازه آسیای مرکزی از طریق آن‌ها بر سرزمین پهناور هند گشوده شد.

به طور کلی اسلام آوردن جغتاییان هم از نظر اجتماعی و هم از جنبه سیاسی تغییرات گسترده‌ای در آسیای مرکزی ایجاد نمود. آن‌ها پس از پذیرش اسلام به تدریج از ویران‌گری و نابود کردن مزارع و شهرها دست کشیده، به آبادانی مناطق تحت قلمرو خود روی آوردند. از آن‌جا که مطابق قوانین اسلامی نمی‌توان مسلمانان را به بردگی گرفت، جامعه اسلامی تحت حاکمیت آن‌ها، امنیت و اهمیت بیشتری یافت و حتی برخی از

خان‌ها، از جمله خان کاشغر، تمام ثروت خود را مصروف آزادی بردگان مسلمان کردند.^{۹۲} البته مغولان نیز از این امتیاز بهره‌مند شدند، چنان که طبق فتوای خواجه ناصرالدین عبیدالله^{۹۳} (م ۸۹۵ ه.ق) کسی حق خرید و فروش برده مغولی را نداشت.^{۹۴} با اسلام آوردن جغتاییان، برخی از آداب و رسوم شمنی نیز به چالش کشیده شد و احکام اسلامی جای آن را گرفت. خوردن شیر قمیز ممنوع شد و نام‌های اسلامی فرزندان جایگزین نام‌های مغولی گردید.^{۹۵}

نتیجه

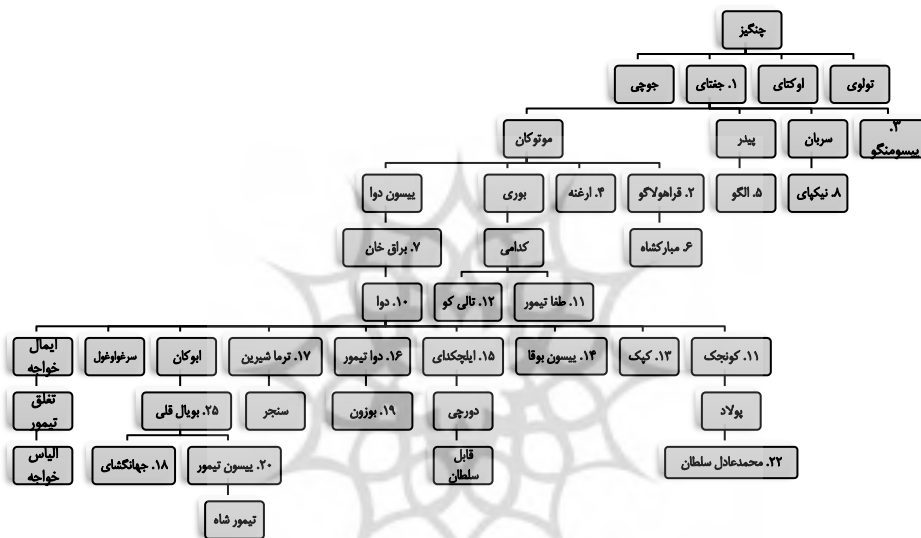
این پژوهش بر آن بود تا روند اسلام‌پذیری در خاندان جغتای را که وفادارترین اولوس به قوانین چنگیزی بود، مورد بررسی قرار دهد. بر اساس تفسیر خاندان جغتای از یاسای چنگیزی، مسلمانان در اطاعت از فرمان‌روایان مغول هم‌تراز با پیروان سایر ادیان و آیین‌ها نبودند و می‌بایست در سطحی نازل‌تر از دیگر گروه‌های مذهبی قرار گیرند. فشار بر مسلمانان و آزار و اذیت آن‌ها، یکی از توصیه‌های مورد تأکید جغتای به فرزندان و جانشینانش بود. جغتای در دوران فرمان‌روایی‌اش، اجرای احکام دینی مسلمانان تحت قلمرو خود را بر نمی‌تافت و این سخت‌گیری را نشانه‌ای از حفظ میراث پدر تلقی می‌کرد. خاندان جغتای بر ماوراءالنهر فرمان‌روایی می‌کردند و از آن‌جا که این منطقه از مراکز مهم رونق تمدن اسلامی تا پیش از هجوم مغول بود، تقابل میان دو فرهنگ بدوی مغولی با جوامع یک‌جانشین مسلمان اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. مطالعات فرسنگی

روند اسلام‌پذیری خاندان جغتای خالی از دشواری نبود و شکنجه و فشار بر مسلمانان و درگیری و کشتار درون خاندانی از جمله پیامدهای آن به شمار می‌رفت. با این حال یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که علی‌رغم شرایط ناگوار مسلمانان در قلمرو جغتاییان در مقایسه با سایر مناطق تحت نفوذ امپراتوری مغول، نیاز جغتاییان به دیوانیان کاردان و هم‌چنین ضرورت رقابت با سایر اولوس‌های خاندان چنگیزی، آن‌ها را وادار نمود تا ضمن پذیرش بعضی از مسلمانان در امور سیاسی و دیوانی، خود نیز تحت تأثیر شرایط

موجود، به اسلام روی آورند. از سوی دیگر نحوه تعامل رهبران دینی مسلمان و سلسله‌های تصوف با حاکمان جغتایی و نفوذ آن‌ها در میان جوامع شهری و روستایی ماوراءالنهر نیز در تغییر روش فرمان‌روایان مغول و پذیرش آداب مسلمانی اثرگذار بود. هم‌چنین رهبران دینی با ایفای نقش سیاسی و اجتماعی فعال، توانستند در ساختار اجتماعی و اقتصادی جوامع صحراگرد آسیای مرکزی تغییراتی ایجاد کنند و در نهایت تلاش‌های آنان موجب شد تا نه تنها اسلام به دین غالب قلمرو خاندان جغتای تبدیل گردد، بلکه بر دولت‌های ازبکی و تیموری نیز اثرات پایداری بگذارد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

خاندان جغتای^{۹۶}

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

لین پول، استانی، طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال، تهران: دنیای کتاب،

۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۱۶.

پی‌نوشت

۱. اولوس به دارایی غیرمنقول و همه مردم ایل یا شهر یا منطقه‌ای گفته می‌شد که خان مغول به فرزندان خود می‌بخشید.
۲. رک به: جوینی، علاءالدین عظاملک، تاریخ جهانگشای، تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۴۱.
۳. گروسه، رنه، امپراتوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳، ص ۵۳۵.
۴. بایمت اف، لقمان، «بیداد جغتای در خراسان بزرگ»، کیهان فرهنگی، ۱۳۷۹، دوره ۱۷، ش ۱۶۹، ص ۵۹.
۵. رفیعی، تیمور، «الوس جغتای»، فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ، ۱۳۸۴، سال یکم، ش ۳، ص ۱۰۳.
6. Michael Biran.
7. Biran, Michal (1997), *Qaidu and The Rise of The Independent Mongol state in central Asia*, Great Britain, Richmond, Curzon press, p.93.
۸. گروسه، پیشین.
۹. پاکتچی، احمد، جریان‌های تصوف در آسیای مرکزی. تهران: الهدی، ۱۳۹۲.
۱۰. نام جغتای مأخوذ از واژه چاغان مغولی است و بر دو معنا دلالت می‌کند: «روز عید» و «سفید»؛ رک: کارین، پلان، سفرنامه پلان‌کارین، ترجمه ولی‌الله شادان، تهران: اساطیر، ۱۳۵۶، ص ۱۶.
۱۱. همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: انتشارات البرز، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۵۳۳.

۱۲. در شمال غرب چین، ترکستان شرقی.
۱۳. از شهرهای ناحیه سین کیانگ در شمال غرب چین.
۱۴. سرزمینی که مناطقی از شمال شرق افغانستان و جنوب شرق تاجیکستان را در برمی گیرد.
۱۵. میرخواند، *روضه الصفا*، تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۳۹، ج ۵، ص ۳۸۹۹.
۱۶. *قراچارنوویان*، رئیس قبیله برلاس و از سرداران مغول.
۱۷. همدانی، پیشین، ج ۱، ص ۵۴۱.
۱۸. نظام الدین شامی، علی بن محمد، *ظفرنامه*، تهران: انتشارات بامداد، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۴.
۱۹. ثابتی، سید علی مؤید، *اسناد و نامه‌های تاریخی از اوائل دوره‌های اسلامی تا اواخر عهد شاه اسماعیل صفوی*، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۴۶، ج ۲، ص ۳۲۱.
۲۰. تنوی، قاضی احمد و آصف خان قزوینی، *تاریخ الفی (تاریخ هزار ساله ایران)*، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲، ج ۶، ص ۳۷۳۹.
۲۱. وصاف شیرازی، فضل الله، *تاریخ وصاف الحضرة*، تهران: کتابخانه ابن سینا و جعفری تبریزی، ۱۳۳۹، ج ۱، ص ۱۱.
۲۲. نطنزی، معین الدین، *منتخب التواریخ*، به اهتمام پروین استخری، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۵۶، ص ۱۵۴.
۲۳. جوینی، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۳.
۲۴. خواندمیر، غیاث الدین بن هماد، *حیب السیر*، تهران: خیام، ۱۳۶۲، ج ۳، ص ۴۴.
۲۵. میرخواند، پیشین، ج ۵، ص ۳۱۳۵.
۲۶. شبانکاره‌ای، محمد بن علی، *مجمع الانساب*، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۲۳۹.
۲۷. بیانی، شیرین، *ایران در برخورد با مغول*، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۵۳، ص ۸۰.

۲۸. جوزجانی، منہاج سراج، طبقات ناصری (تاریخ ایران و اسلام)، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۱۰۰.
۲۹. جوینی، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۴.
۳۰. جوزجانی، پیشین، ص ۱۰۳.
۳۱. جوینی، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۱-۱۸۲.
۳۲. هروی، سیف بن محمد، تاریخ نامه هرات، تصحیح زبیر الصدیقی، تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۵۲، ص ۱۳۳؛ خواندمیر، پیشین، ج ۳، ۳۶۴-۳۶۵.
۳۳. اشپولر، برتولد، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳، ص ۷۲.
۳۴. همدانی، پیشین، ج ۱، ص ۵۳۳.
۳۵. جوزجانی، پیشین، ص ۱۶۷.
۳۶. جوزجانی، پیشین، ص ۱۵۴.
۳۷. جوینی، پیشین، ج ۱، ص ۳۲۷.
۳۸. همان، ص ۳۲۸.
۳۹. همان.
۴۰. همدانی، پیشین، ج ۱، ص ۵۳۹.
۴۱. خواندمیر، پیشین، ج ۳، ص ۶۲.
۴۲. وصاف شیرازی، پیشین، ج ۱، ص ۱۴-۱۵.
۴۳. همان، ص ۱۶؛ خواندمیر، پیشین، ج ۳، ص ۸۲.
۴۴. خواندمیر، پیشین، ج ۳، ص ۸۲.
۴۵. همدانی، پیشین، ج ۱، ص ۵۴۶.

۴۶. همان، ج ۲، ص ۷۶۴.
۴۷. و صاف شیرازی، پیشین، ج ۱، ص ۷۵.
۴۸. همدانی، پیشین، ج ۱، ص ۵۴۷.
۴۹. همان، ج ۲، ص ۱۰۶۳.
۵۰. همان، ج ۱، ص ۵۴۸.
۵۱. همان، ج ۲، ص ۵۷۲.
۵۲. همان، ص ۷۵۲؛ و صاف شیرازی، پیشین، ج ۱، ص ۱۱.
۵۳. گروسه، پیشین، ص ۵۵۲.
۵۴. القاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد، تاریخ اولجایتو، تصحیح مهین همبلی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸، ص ۲۱۳. در این اثر نام وی به صورت بدر مندانی ذکر شده است.
۵۵. ابن بطوطه، سفرنامه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: نشر آگاه، ۱۳۷۰، ص ۵۵۶.
۵۶. القاشانی، پیشین، ص ۲۱۳.
۵۷. ابن بطوطه، پیشین، ص ۳۷۹-۳۸۰.
۵۸. یزدی، شرف الدین علی، ظفرنامه، به تصحیح و اهتمام محمد عباسی، تهران: شرکت سهامی چاپ نگین، ۱۳۳۶، ص ۱۸.
59. Biran, *Ibid*, p.93.
۶۰. ابن بطوطه، پیشین، ص ۴۴۸-۴۴۹.
۶۱. همان، ص ۴۵۷.
۶۲. همان، ص ۳۷۹.
۶۳. پسر دُوا تیمور بود که پس از ترمشیرین به قدرت رسید. با آن که خود را وفادار به یاسای مغولی می دانست، منابع از او به عنوان یک مسلمان یاد کرده اند.

۶۴. از آخرین حاکمان جغتایی که اهل مدارا با مسیحیان و بوداییان و دشمن مسلمانان بود.
۶۵. ابن بطوطه، پیشین، ص ۳۷۶.
۶۶. گروسه، پیشین، ص ۵۵۶.
۶۷. جامی، عبدالرحمن بن احمد، *نفحات الانس من حضرات القدس*، به تصحیح و مقدمه و پیوست مهدی توحیدی پور، تهران: کتابفروشی سعدی، ۱۳۳۶، ص ۴۳۳.
۶۸. زرین کوب، عبدالحسین، *دنباله جستجو در تصوف ایران*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۹، ص ۸۹.
۶۹. پاکتچی، پیشین، ص ۴۵۴.
۷۰. جوینی، پیشین، ج ۳، ص ۶۴۲.
۷۱. پاکتچی، پیشین، ص ۴۷۱.
۷۲. زرین کوب، پیشین، ص ۱۰۹.
۷۳. پاکتچی، پیشین، ص ۴۵۴.
۷۴. بیانی، شیرین، *دین و دولت در ایران عهد مغول*، ج ۳، ص ۸۱۶.
۷۵. فصیح خوافی، *مجموعه فصیحی*، مقدمه، تصحیح و تحقیق سید محسن ناجی نصرآبادی، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۸۰۰.
۷۶. همدانی، پیشین، ج ۲، ص ۸۸۲.
۷۷. زرین کوب، پیشین، ص ۱۶۶.
۷۸. ابن بطوطه، پیشین، ص ۳۷۳-۳۷۴.
79. ee nnn ee ee ese, *The Mashaikh-I Turk and the Khojagan: Rethinking the Links Between the Yasavi and Naqshbandi Sufi Traditions*, :: Jaaaaa of Iiiii i Siiii e,, eeeee ee bbbb er ,, Jll y 1996. p. 181 (pp 180 207).
80. *ibid*, pp.196 197.

81. Beell e,, Arrrrr F,, *The Naqshbandiyya in Timurid India: The Central Asian Legacy* , ::: Jaaaaa ff Iiiii i Siiii e,, eeeee ee Number 2, July 1996. p. 209. (pp. 208 228).

82. *Ibid*, p. 210.

83. *Ibid*, p. 210.

84. *Ibid*, p. 217.

۸۵. بایمت اف، پیشین، ص ۵۴.

۸۶. اوزدالگا، الیزابت، نقشبندیه در آسیای غربی و مرکزی، ترجمه فهیمه ابراهیمی، تهران: انتشارات پژوهشکده تاریخ اسلام، چاپ اول، ۱۳۸۹، ص ۹۰-۹۲.

۸۷. بیانی، دین و دولت در ایران عهد مغول، ج ۳، ص ۸۳۹.

۸۸. جوینی، پیشین، ج ۱، ص ۳۲۸.

۸۹. بیانی، پیشین، ج ۳، ص ۸۴۳.

۹۰. القاشانی، پیشین، ص ۲۱۲-۲۱۳.

۹۱. بیانی، پیشین، ج ۳، ص ۸۴۸.

92. Kafali, Mustafa, *Gagatay Hanligi*, Turkler, 8.cilt, yen: Turkiye yayinlar ,Ankara: 2002, p. 96.

۹۳. از مشایخ سلسله نقشبندی و استاد عبدالرحمان جامی.

94. *Ibid*, p. 116.

95. *Ibid*, pp. 109, 118.

۹۶. لین پول، استانالی، طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳،

ج ۱، ص ۲۱۶.